

فرهاد عطایی

فهیمة سردشتی

چکیده

جنگ‌های جهانی اول و دوم زمینه ساز به وجود آمدن سازمانها و نهادهایی بودند که هر کدام به نوعی تلاش کردند تا به برقراری صلح و ثبات بین المللی کمک نمایند. بارزترین سازمان بین المللی که در سرتاسر خاورمیانه گسترده شده و تمامی کشورهای عرب را دربر می گیرد، اتحادیه عرب است. هدف اساسی اتحادیه، تقویت روابط میان کشورهای عربی و گسترش همکاریها در حوزه های اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی است. این مقاله به بررسی عملکرد اتحادیه و میزان همگرایی در آن می پردازد. مقاله پس از توضیح مقدماتی درباره همگرایی و اتحادیه عرب نشان می دهد که همگرایی میان کشورهای عضو اتحادیه عرب کاهش یافته است.

واژگان کلیدی: همگرایی، اتحادیه عرب، کشورهای عضو

* فرهاد عطایی دانشیار گروه روابط بین الملل دانشگاه تهران

*** فهیمة سردشتی کارشناس ارشد روابط بین الملل

فصلنامه مطالعات خاورمیانه، سال هفدهم، شماره ۲، تابستان ۱۳۸۹، صص ۷۱-۹۶

یافتن علل جنگها و شرایط برقراری صلح و امنیت بین المللی، منطقه ای و ملی هسته اصلی رشته روابط بین الملل است و بررسی های مربوط به جنگ ابتدا در سطح ذات انسان و سپس در سطح دولتها و به دنبال آن در سطح نظام بین الملل صورت گرفته است.^۱ تا قبل از دهه ۱۹۵۰ پژوهشگران علم سیاست در تحلیل سیاست بین الملل از نگرش هابز تبعیت می کردند؛ مبتنی بر این برداشت که ذات و سرشت دولتها نیز همانند انسانها جنگ طلب است. از دهه ۱۹۵۰ به بعد، به تدریج با ظهور نظریه های جدید در روابط بین الملل دیدگاههای سنتی تحت الشعاع قرار گرفت و جایگاه پیشین خود را از دست دادند.^۲ وقوع دو جنگ جهانی و تلفات سنگین آن تاثیرات عمیقی بر طرفداران حکومت و صلح جهانی نهاد و آنها را ترغیب نمود تا علل و ریشه های وقوع جنگ را پیدا کنند. در نهایت، آنها ساختار نظام بین الملل و وجود دولتهای مستقل را علت اصلی این امر دانستند.^۳ با وجود قبول این واقعیت که در روابط بین الملل امروزی دولتهای ملی هنوز هسته مرکزی و محور مناسبات به شمار می آیند و لاجرم پدیده حاکمیت هنوز جزء ضروری و خصیصه ذاتی بازیگران و واحدهای مستقل صحنه جهانی به حساب می آیند،^۴ تلاشهای بسیاری از سوی دولتها به منظور برداشتن موانع نزدیکی میان ملل که باعث بروز جنگهای طولانی گردیده بود صورت پذیرفته است. شکل گیری جامعه ملل و متعاقب آن سازمان ملل متحد و همچنین ظهور سازمانها و نهادهای بین المللی و منطقه ای بیانگر آن بود که کشورها تمایل دارند تا ضمن افزایش همکاریها میان خود مرزهای جغرافیایی را کمرنگ نمایند تا از این طریق به صلح بین المللی دست یابند. این سازمانها می توانند نقشهای مهمی را عهده دار گردند. وظیفه اصلی آنها فراهم نمودن وسایل همکاری میان دولتها در زمینه هایی می باشد که این همکاری منافی را برای همه یا اکثر دولتها به ارمغان می آورد.^۵

در این زمینه، نظریه پردازان نظریه های مختلفی ارایه دادند. از جمله نظریه هایی که به منظور دستیابی به این هدف ارایه شد، نظریه همگرایی بود.^۶ نظریه پردازان همگرایی، دولتهای ملی را عامل نزاع دانسته و معتقدند که رهایی از محدوده تنگ دولتهای ملی و روی

آوردن به جامعه بین‌المللی و همگرایی منطقه‌ای پیش در آمد صلح جهانی است.^۶ نظریه‌های همگرایی تلاشی برای محو دسته‌بندیهای موجود در روابط بین‌الملل بودند.^۷ تغییر در فناوری نظامی و اقتصادی، ظهور یک ساختار دوقطبی از ابرقدرتها، بسط و گسترش هویت فرهنگی- منطقه‌ای از طریق کوشش برای مبارزات ضد استعماری، از جمله عواملی هستند که در ایجاد نارضایتی از دولت-ملتها و تمایل به همگرایی سهم دارند.^۸ منظور از همگرایی وضعیتی است که در آن گروهها، سازمانها، نهادها و یا کشورها برای حفظ منافع جمعی به همکاری گسترده با یکدیگر می‌پردازند و به سوی نوعی وحدت گام بر می‌دارند.^۹ و در اغلب موارد از همگرایی به عنوان شیوه‌ای برای حل و فصل درگیریهای منطقه‌ای و بین‌المللی یاد شده که به تدریج واحدها و مناطق دیگر را نیز در بر گرفته، در بلندمدت باعث بسط و گسترش انترناسیونالیسم می‌گردد.^{۱۰} با این وصف، این مقاله در صدد پاسخگویی به این سؤال است که آیا اتحادیه عرب- از جمله سازمانهای بین‌المللی است که تمامی کشورهای عرب را در بر گرفته- توانسته است همگرایی لازم را میان اعضاء به وجود آورد. در این راستا، پس از توضیح درباره چگونگی شکل‌گیری اتحادیه عرب، وضعیت عملکرد کشورهای عرب در قالب اتحادیه عرب مورد بررسی قرار می‌گیرد.

اتحادیه عرب

در جهان عرب منطقه‌گرایی تاریخچه سیاه و سفیدی داشته و این امر ناشی از ابهام مفهوم این کلمه در گفتمان سیاسی اعراب بوده است. در دوران شور و هیجان ملی‌گرایی عربی، استقلال تازه به دست آمده و رهایی از تحت‌الحمایگی بریتانیا و فرانسه بسیاری از طرفداران ملی‌گرایی عربی را به سوی این باور سوق داد که تحقق آرمان کشور واحد عربی به زودی میسر خواهد شد.^{۱۱} و از آنجا که در کشورهای عربی زمینه‌های لازم همچون دین، زبان، نژاد و فرهنگ مشترک بود، تصور تحقق یک کشور واحد عربی چندان بعید نمی‌نمود. اما وقایع بعدی نشان داد که بستگیهای قومی، نژادی، زبانی و مذهبی، به علت مرزبندیهای جغرافیایی تنها در مواردی نقش مثبت ایفا می‌کنند که منافع و علایق و اهداف مشترک نیز

بین جوامع متجانس وجود داشته باشد.^{۱۲} مشهورترین سازمان بین المللی که در سراسر خاورمیانه گسترده شده و تمامی کشورهای عرب را دربر می گیرد، اتحادیه عرب است.^{۱۳} ۲۲ کشور عضو در اتحادیه عرب جمعیتی در حدود ۳۱۷ میلیون نفر و نیز تولید ناخالص داخلی ۷/۸۹۰ دلار برای هر فرد که از هر کشور به کشور دیگر متفاوت است، دارند. مساحت کشورهای عضو اتحادیه حدود ۸/۳۸ میلیون کیلومتر مکعب (۱۳/۵ میلیون متر مربع) است. کناره غربی آن به اقیانوس اطلس و در شمال به دریای مدیترانه منتهی می شود. در شرق نیز مجاور خلیج فارس و خلیج عمان، دریای عرب و اقیانوس هند است.^{۱۴} از لحاظ تقسیم بندی ساختاری، اتحادیه عرب یکی از نادر سازمانهای بین المللی است که به جای توجه به بعد جغرافیایی همکاری، از ویژگی دیگری بهره جسته است. این ویژگی، اشتراکات قومی و نژادی است.^{۱۵}

اتحادیه عرب نخستین سازمان بین المللی است که بین کشورهای عربی - اسلامی در ۱۹۴۵ و به ابتکار مصر تاسیس شد. طرح پیشنهادی مصر در اولین کنگره دولتهای عربی از طرف اعضای حاضر یعنی مصر، عربستان سعودی، عراق، سوریه، لبنان، یمن و اردن امضاء و تایید گردید. سپس طرح مذکور به تصویب مقامات داخلی این دولتها رسید. قرارداد تشکیل اتحادیه عرب الحاق سایر دولتهای عرب را نیز به اتحادیه پیش بینی کرده بود. بدین ترتیب، دیگر دولتهای عرب که بعد از جنگ جهانی دوم به استقلال رسیدند، یکی پس از دیگری به آن پیوستند.^{۱۶}

دو عامل اصلی در تولد اتحادیه عرب تأثیرگذار بودند: ملی گرایی عربی و حمایت بریتانیا. جنبش ملی گرایی عربی که ابتدا به عنوان یک عکس العمل علیه سلطه امپراتوری عثمانی برانگیخته شده بود و رسیدن به آزادی قلمروهای عرب و اتحاد جهان عرب را جستجو می کرد.^{۱۷} اعراب اعتقاد داشتند که آنها باید استقلال دولت ملتهای خود را در قلمرویی که به طور رسمی بخشی از امپراتوری عثمانی بود، حفظ کنند. این ایده قدرتمند درباره داشتن یک دولت عرب، ملت باوری عرب خوانده شد و این ایده در زمینه شکل گیری اتحادیه عرب نقش به سزایی داشت. اتحادیه عرب حتی قبل از تاسیس رسمی سازمان ملل متحد، از ایده ملت

باوری عرب رشد کرده که معتقد بود اعراب باید با یکدیگر به منظور جلوگیری از سلطه اروپاییان ایستادگی کنند.^{۱۸}

پس از جنگ جهانی دوم، فرانسه و انگلیس خسته از جنگ، به رها کردن خود از بار مسئولیت قسمتهای در دسرساز امپراتوری هایشان اقدام کردند.^{۱۹} در راستای دستیابی به این هدف در سالهای اول جنگ جهانی دوم به دنبال کودتای ضد انگلیسی بی نتیجه در عراق در ۱۹۴۱، حکومت بریتانیا تصمیم گرفت که حمایت رهبران عرب را از طریق اعطای حمایت به بعضی از شکل‌های ترتیبات منطقه‌ای به دست آورد و بدین منظور آنتونی ایدن، وزیر امور خارجه بریتانیا، این سیاست جدید را در ۲۹ مه ۱۹۴۱ اعلام کرد.^{۲۰} اتحادیه عرب به منظور هماهنگی سیاستهای اعضای تازه استقلال یافته و حمایت از حاکمیت، تمامیت و نظام حکومتی آنها به وجود آمد و ایجاد اتحادیه عرب پاسخی بود به افکار عمومی در حال رشد در زمینه فراخوانی برای اتحاد یا همکاری.^{۲۱} هدف اساسی اتحادیه، تقویت روابط میان کشورهای عربی و گسترش همکاریها در حوزه‌های اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی است. همچنین کشورهای عضو متعهد شده‌اند که بر اساس معاهدات فیما بین به گسترش روابط میان خود بپردازند. اگر چه اتحادیه عرب توانسته است در زمینه‌هایی به گسترش همگرایی میان اعضای خود کمک کند و منافع آنها را در عرصه بین‌المللی حفظ کند، این سازمان نتوانسته است به همگرایی سازنده و کارآمدی دست یابد.^{۲۲} در سالهای قبل از ۱۹۷۰، اتحادیه همگرایی منطقه‌ای را از طریق سه استراتژی بهبود بخشید. اول، از طریق امضاء معاهدات مختلف در زمینه برقراری تجارت میان کشورهای عضو. قابل ذکر است که از جمله مشکلات این معاهدات نداشتن ضمانت اجرا بود. راه دوم، تأسیس سازمانهای جدید مانند بانک توسعه عرب که اشکال متنوع اقتصادی را بهبود می‌بخشید. استراتژی سوم، برقراری بازار مشترک بود که شروع تلاشها برای ایجاد آن اوایل دهه ۱۹۶۰ بود. این بازار مشترک ابتدا میان اردن، مصر، عراق و سوریه ایجاد شد سپس کویت، لیبی، موریتانی، فلسطین، سومالی، سودان و یمن به آن ملحق شدند.^{۲۳}

کشورهای عربی سالهای بسیار زیادی را در انتظار دستیابی به وحدت و تشکیل یک

کشور واحد عربی سپری نمودند. اما سرانجام آنچه که در این مسیر توانست تا حد زیادی آنها را یاری نماید، دستیابی به استقلال این کشورها پس از جنگهای جهانی بود. البته این کشورها تا قبل از تشکیل اتحادیه عرب کوششهایی به منظور دستیابی به وحدت کردند. از جمله اولین اقداماتی که پس از جنگ جهانی اول در جهت اتحاد سیاسی اعراب به عمل آمد، انعقاد عهدنامه اتحاد و برادری بین عربستان سعودی و عراق در آوریل ۱۹۳۶ و گام بعدی انعقاد عهدنامه دوستی و مودت بین مصر و عربستان در مه ۱۹۳۶ بود.^{۲۴} بین سالهای ۱۹۳۶-۱۹۳۹ کوشش برای تشکیل اتحادیه ای از دولت های عربی به جایی نرسید. اگر چه در کنفرانس لندن ۱۹۳۹- که دولت انگلستان، نمایندگان دولت های مصر، عراق، عربستان، یمن، اردن و نیز نمایندگان اعراب و یهودیان فلسطین را برای رسیدگی به مسأله فلسطین دعوت کرده بود- نمایندگان دولت های عربی به نتیجه ای نرسیدند، آنها متوجه شدند که برای حل مشکلات خود باید متحد گردند.^{۲۵} اولین طرح که به طور جدی وحدت اعراب را مد نظر داشت، طرح سوریه بزرگ بود که در اثنای جنگ جهانی دوم ارایه شد. این طرح وحدت عربی متشکل از سوریه، لبنان، فلسطین و ماورای اردن را مد نظر داشت اما به علت عدم حمایت انگلستان از آن و مخالفت مصر و عربستان با شکست روبه رو گردید.^{۲۶}

در راستای دستیابی به این اهداف، در سالهای اول جنگ جهانی دوم، به دنبال کودتای ضد انگلیسی بی نتیجه در عراق در ۱۹۴۱ حکومت بریتانیا تصمیم گرفت که حمایت رهبران عرب را از طریق اعطای حمایت به بعضی از شکل های ترتیبات منطقه ای به دست آورد. بدین منظور آنتونی ایدن، وزیر امور خارجه بریتانیا، این سیاست جدید را در ۲۹ مه ۱۹۴۱ اعلام کرد.^{۲۷} ضرورت نیاز راهبردی به رفتار با خاورمیانه به عنوان یک واحد منطقه ای از ملاحظات سیاسی و نظامی بود که در تصمیم بریتانیا مؤثر بودند. همچنین می بایست به آرزوی بریتانیا برای بدست آوردن دوباره دوستی اعراب در قالب نیروهای در حال رشد متفقین اشاره کرد؛ این آرزو در سخنرانی وزیر امور خارجه بریتانیا- آنتونی ایدن- انعکاس پیدا کرد: «جهان عرب گامهای بلندی را برای رسیدن به توافق در پایان جنگ برداشته است و بسیاری از متفکران عرب تمایل به یک درجه بزرگتر از اتحاد میان مردم عرب دارند. در رسیدن به این اتحاد، آنها

امیدوار به حمایت هستند و چنین درخواستی از جانب دوستان ما نباید بدون پاسخ بماند. حکومت علیا حضرت به هر طرحی که از جانب اعراب در این زمینه تصویب شود، کمک و حمایت کامل خواهد کرد.^{۲۸}

در پاسخ به اعلامیه حکومت بریتانیا، تعدادی از دولتهای عرب طرحهایی از اتحاد اعراب را پیشنهاد کردند. اعراب به دلایل متفاوتی به سمت این طرح ها جلب شدند. همچنین تمایل دولتهای عرب به توجه و مشارکت با یک اتحادیه جلودار برای کار کردن با کنفرانسهای بین المللی پس از جنگ از جمله عوامل جذب اعراب به طرح ایدن بود.^{۲۹} اولین پاسخ به پیشنهاد ایدن از سوی نوری السعید، نخست وزیر عراق، بود. او با طرحی برای تشکیل فدراسیونی از سوریه، فلسطین، لبنان و اردن تحت تکفل و ضمانت سازمان ملل در این امر پیشقدم شد. وی همچنین تاسیس یک «اتحادیه عرب» را که در ابتدا توسط عراق و دولت سوریه جدید شکل گیرد و به روی دیگر کشورهای عرب نیز باز باشد، دنبال می کرد. در طرح او اتحادیه عرب یک شورای دائمی داشت که توسط دولتهای عضو تعیین می شد و مسئول دفاع، امور خارجی، کنترلهای مالی، ارتباطات، گمرکات، آموزش و حمایت از حقوق اقلیتها بود.^{۳۰}

طرح دیگر مشابه، از سوی امیر عبدالله - از اردن - حمایت می شد. این طرح شامل شکل گیری فوری ایالتی بود که توسط عبدالله ریاست می شد و کشورهای اردن، سوریه، لبنان و فلسطین را در بر می گرفت. این طرح باید توسط «فدراسیون عرب» مرکب از سوریه، عراق و دیگر دولتها که تمایل به الحاق دارند، دنبال می شد. هر دو طرح در بسیاری از بخش ها اغلب به عنوان یک عکس العمل در مقابل سلطه بالقوه، با مخالفت سلسله های هاشمی از عراق و اردن مواجه شد.^{۳۱} متعاقب این وقایع، در مصر نحاس پاشا، اعلام کرد که او طرح ایدن را مطالعه کرده و به این نتیجه گیری رسیده که دولت مصر باید این موضوع را دنبال کند. او به دنبال میانجیگری میان دیدگاههای متناقض جهت برپایی و امکان یک جلسه در مصر بود. جلسه ها به طور متوالی در طول سالهای ۱۹۴۳ و ۱۹۴۴ بین نحاس پاشا و رهبران هر یک از دولتهای عربی برپا شد.^{۳۲} به دنبال توسعه مباحثات دوجانبه، نحاس پاشا دولتهای عرب را به یک کنفرانس در مصر دعوت کرد. در ۲۵ سپتامبر ۱۹۴۴، یک کمیته مقدماتی از دولتهای

عرب تشکیل شد و آنها در اسکندریه برای بحث در مورد طرح های متفاوت و به کار بستن یکی از طرح های مورد قبول همه دولتها یکدیگر را ملاقات کردند. موضوع اصلی بحث توسط کمیته، نوع ساختار سازمانی بود که باید تأسیس می شد. در این کنفرانس، و سه شکل از نهادهای سیاسی مورد بحث قرار گرفت: ایجاد یک دولت واحد با قدرت متمرکز، ایجاد یک دولت فدراتیو دارای کمیته اجرایی و پارلمان واحد، و ایجاد یک کنفدراسیون.^{۳۳} بحثهایی که درون کمیته مقدماتی روی داد و جلسات بعدی نقطه نظرات مختلف دولتها را آشکار کرد. فقط سوریه طرفدار کامل اتحادیه عرب بود. از طرف دیگر، لبنان و یمن از شکل آزاد همکاری محدود به مذاکره میان دولتهای عضو طرفداری می کردند.^{۳۴}

در مارس ۱۹۴۵، نمایندگان دولتهای عراق، مصر، لبنان، سوریه، اردن و عربستان اساسنامه ای برای اتحادیه تنظیم و امضاء کردند که طبق آن، هر دولت مستقل عرب حق داشت در اتحادیه شرکت کند. این اساسنامه دارای دو الحاقیه بود: یکی، در مورد فلسطین و دیگری، درباره همکاری با کشورهای عضو. از آنجا که این اساسنامه در شهر اسکندریه مصر شکل گرفت، به پروتکل اسکندریه معروف شد. منشور اتحادیه عرب که در ۲۲ مارس ۱۹۴۵ امضاء شد، شامل بیست متن بود. منشور مزبور دارای پنج قسمت عمده بود: ۱. اتحاد دولتهای عرب؛ ۲. همکاری در زمینه های اقتصادی و اجتماعی؛ ۳. تحکیم روابط دولتهای عضو در آینده؛ ۴. استقلال و حق حاکمیت لبنان ۵. فلسطین.^{۳۵} اولین متن از پروتکل الکساندرا با تأکید بر این نکته شکل گرفت که یک اتحادیه از دولتهای مستقل شکل خواهد گرفت و به همراهی با اتحادیه رضایت دارند. این اتحادیه شورایی خواهد داشت که همه دولتهای عضو نماینده ای به طور مساوی در آن خواهند داشت.^{۳۶} بخشی از انرژی و استدلال اعراب برای شکل گیری اتحادیه عرب به منظور به دست آوردن استقلال فلسطین بود. بنابراین، تعجب آور نبود که در پروتکل الکساندرا، اظهار حمایت قوی از فلسطینی ها وجود داشت. در واقع، یک سوم متن پروتکل به این مسأله اختصاص یافته بود.^{۳۷} هنگامی که اتحادیه عرب تأسیس شد، با مشکلات جدی مواجه بود؛ قبل از اینکه زمانی برای رشد و تقویت خود داشته باشد. این مسایل عبارت بودند از: مشکل استقلال کشورهای سوریه و لبنان، آینده

اهداف تشکیل اتحادیه عرب

انگیزه های اولیه گوناگونی برای تأسیس اتحادیه عرب وجود داشت. نخستین نگرانی، ناظر به تضمین خروج نیروهای فرانسه از سوریه و لبنان و تلاش برای جلوگیری از تشکیل یک دولت یهودی در فلسطین بود. البته با توجه به بی اعتمادی کشورهای مؤسس نسبت به یکدیگر، این انگیزه نیز مطرح بود که تحت لوای وحدت عرب طرحهای سلطه جویانه این یا آن حاکم بر ملا خواهد شد. بر این اساس، اتحادیه عرب به گونه ای تناقص آمیز تشکیل شد؛ زیرا همانطور که بیانگر وحدت اعراب بود، تضمین کننده استقلال و حاکمیت هر یک از کشورهای عرب نیز محسوب می شد.^{۳۹} و مقدمه منشور اتحادیه عرب، برای استقلال و حاکمیت دولتهای عضو اطمینان داده بود.^{۴۰} نکته اخیر در زمان تشکیل اتحادیه بسیار مهم بود؛ زیرا نه تنها این ترس وجود داشت که هر یک از حکومتهای عرب در راستای اهداف مورد نظر خود این سازمان را بریاید، بلکه می خواستند به لبنان اطمینان دهند که خروج فرانسه به معنای محو شدن فوری این کشور در درون «سوریه بزرگ» نخواهد بود.^{۴۱} هدف از ایجاد اتحادیه در منشور آن، این گونه بیان شده است: تحکیم روابط بین دولتهای عضو، هماهنگ کردن برنامه های سیاسی به طریقی که همکاری واقعی بین آنها را ممکن سازد، حفظ استقلال و حاکمیت آنها، توجه عمومی به مسایل و منافع جهان عرب.^{۴۲} مهم ترین انگیزه ای نیز که باعث شد تا کشورهای عربی دور هم جمع شوند، عامل سیاسی بود. این اتحادیه سعی داشت تا با جذب دولتهای عربی که پس از جنگ جهانی دوم، یکی پس از دیگری مستقل شدند، به پشتیبانی از آنها برخیزد. هدف دیگر، افزایش همبستگی بین دولتهای عرب، همکاری های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، بهداشتی، پلیسی و قضایی بین آنها و نیز یافتن زمینه های پیشرفت جامعه عرب بود.^{۴۳}

اگر چه اتحادیه عرب در ابتدای امر توانست به اهداف خود دست یابد و زمینه ساز استقلال بسیاری از کشورهای عرب شود، اتحادیه عرب در هر برهه از زمان به گونه ای

نتوانسته است عملکرد هماهنگی داشته باشد. در دهه های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ که رویارویی حکومت‌های «مترقی» و «محافظه کار» اتحادیه را در معرض تفرقه و تشتت قرار می داد، هر دو جناح گرایش داشتند فعالیت‌هایشان را فقط با تکیه بر برداشت خودشان از منافع و آسایش «ملت عرب» توجیه کنند و در عین حال، هر یک فقط دیدگاه خود را صحیح می دانست. این واقعیت جز تلخی بحث‌ها ثمره دیگری نداشت. در دهه های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰، اختلافات درون اتحادیه به دیدگاه‌های متفاوت حکومت‌های عرب نسبت به اسرائیل و به خصوص موضوع امضاء قرارداد صلح مصر با اسرائیل مربوط می شد. این امر به اخراج ده ساله مصر از اتحادیه انجامید؛ یعنی تا زمانی که تغییر دیدگاه‌ها نسبت به اسرائیل و نسبت به اهمیت غیر قابل اغماض مصر، حکومت‌های عرب را به پذیرش مجدد مصر در سال ۱۹۸۹ واداشت. هماهنگی ظاهری کشورهای عرب عمر کوتاهی داشت. در سال ۱۹۹۰، عکس‌العمل‌های گوناگون کشورهای عربی نسبت به تهاجم عراق به کویت و ضمیمه سازی خاک آن کشور - که عضوی از اتحادیه بود - به عدم توانایی اتحادیه در انجام یک اقدام مؤثر ختم گردید. مطرح شدن روند صلح خاورمیانه در سال ۱۹۹۲ نیز تأثیر مشهودی در تقویت علاقه به همکاری در میان کشورهای عضو نداشته است.^{۴۴} با این وصف، به منظور نشان دادن کاهش همگرایی میان کشورهای عضو اتحادیه عرب به بررسی عملکرد آنها در رابطه با موضوعات مختلف می پردازیم و شاخص‌های مورد نیاز را ارایه خواهیم داد.

الف. موضع گیریه‌های متفاوت کشورهای عضو اتحادیه عرب در مقابل مسایل منطقه‌ای
از جمله عواملی که همواره نشان دهنده وجود هماهنگی میان اعضای عضو یک اتحادیه منطقه‌ای است، اتخاذ عملکرد و عکس‌العمل یکسان و یا حداقل با تناقض کمتر، نسبت به حوادث واقع در محیط بین‌المللی می باشد. حمله عراق به خاک جمهوری اسلامی ایران از جمله حوادثی بود که با رویکردهای متفاوتی در جهان عرب روبه‌رو گردید. در این خصوص، عملکرد دو کشور سوریه و مصر که هر کدام از یک طرف مخاصمه طرفداری کردند، مورد بررسی قرار می گیرد.

حمله نظامی عراق به خاک جمهوری اسلامی ایران و استمرار آن به مدت هشت سال ضربه شدیدی به همبستگی اعراب وارد کرد. رژیم عراق بر حمایت کشورهای عربی در دفاع از این کشور در جنگ تحمیلی حساب می کرد و انتظار داشت همه کشورهای عربی در این جنگ او را یاری کنند. ولی برخی از کشورهای عربی از حمایت عراق سرباز زدند. در این میان، سوریه به عنوان کشور پیشرو در جهان عرب، به حمایت از ایران برخاست.^{۴۵} از زمان شروع جنگ ایران و عراق، سوریه در تهیه اسلحه، تبادل اطلاعات، عملیات نامنظم چریکی، تبلیغات و گردآوری گروههای مخالف بغداد و امور سیاسی در کنار ایران قرار گرفت.^{۴۶} دولت سوریه برای حمایت از ایران به سازماندهی مخالفان رژیم عراق پرداخت و با امکانات گسترده ای که در اختیار آنان قرارداد، زمینه ایجاد جبهه مقاومت در داخل عراق را فراهم کرد.^{۴۷} سوریه در ادامه تلاشهای سیاسی خود برای تحت فشار قرار دادن عراق، راینیهای گسترده ای برای تغییر محل کنفرانس سران کشورهای غیرمتعهد از بغداد به کشوری دیگر آغاز کرد. این تلاشها با اقدامات نظامی ایران برای ناامن جلوه دادن بغداد برای برگزاری چنین کنفرانسی، باعث شد تا سرانجام محل این کنفرانس از بغداد به دهلی نو منتقل شود.^{۴۸}

در نوامبر ۱۹۸۰، کشورهای محافظه کار عرب به رهبری عربستان سعودی و اردن هاشمی قصد داشتند با برپایی اجلاس عمان حمایت اعراب از عراق را در جنگ علیه ایران جلب کنند. یکی از اقدامات سوریه در ابتدای جنگ، جلوگیری از بوجود آمدن یک جبهه متحد عربی علیه ایران بود. این مخالفت سوریه که دارای گرایشهای شدید ملی گرایی عربی در جهان عرب بود، از نقطه نظر ایدئولوژیک به ادعاهای رژیم بعث عراق در خصوص دفاع از جبهه شرقی اعراب و قادسیه صدام ضربه وارد می کرد. اگرچه مخالفت سوریه و سایر کشورهای جبهه پایداری (الجزایر، لیبی، یمن جنوبی و سازمان آزادیبخش فلسطین) با اردوگاه محافظه کاران عرب باعث عدم شرکت آنها در کنفرانس شد، دمشق به اندازه کافی قدرتمند نبود که از برگزاری چنین کنفرانسی در پایتخت اردن جلوگیری کند. با این حال، مخالفت سوریه و سایر کشورهای مترقی عرب باعث شد که این کنفرانس به صورت یک رویداد کم اهمیت تلقی

شود.^{۴۹} در طول جنگ یکی از اهداف ایران و عراق ضربه زدن به امکانات اقتصادی یکدیگر بود. نفت به عنوان تنها درآمد دو کشور به صورت هدف اصلی راهبرد جنگ اقتصادی طرفین مطرح شد. ایران که باعث قطع صدور نفت عراق از پایانه‌های نفتی آن کشور در خلیج فارس شده بود، هیچ فرصتی را برای متقاعد کردن سوریها به قطع نفت که از طریق خاک آن کشور به مدیترانه می‌رسید، از دست نمی‌داد.^{۵۰} قطع خط لوله صادرات نفت عراق از سوریه باعث شد تا این کشور به خط لوله‌ای که از ترکیه عبور می‌کرد، وابسته شود. عراق با توجه به خرابکاریهایی که کردهای مخالف ترکیه در این خط لوله انجام می‌دادند، آسیب پذیرتر شد^{۵۱} و بغداد از یک چهارم درآمدهای نفتی خود محروم شد.^{۵۲} جانبداری سوریه از ایران در طول جنگ هشت ساله، افزون بر این که مزایای ارزشمندی را برای سوریه در برداشت، براهمیت یافتن موقعیت این کشور بین کشورهای عرب تأثیر فراوانی داشت و سوریه با تظاهر به این موضوع که قدرت تأثیرگذاری بالایی بر اقدامات ایران دارد، نقش یک میانجی را بین ایران و این کشورها ایفا می‌کرد.^{۵۳}

مصر

در میان کشورهایی که از عراق حمایت می‌کردند، مصر به خاطر اهمیتش در جهان عرب از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. این کشور در آغاز جنگ، با عراق و ایران رابطه دیپلماتیک نداشت. در واقع، حکومت مصر تقریباً به یک اندازه در میان مقامات کشورهای مزبور مورد نفرت بود. هم ایران و هم عراق انور سادات را به دلیل سفر به اسرائیل و امضای قرارداد کمپ دیوید در ۱۹۸۷، خائن به آرمانهای اعراب و اسلام می‌دانستند.^{۵۴} مصر از این که تجاوز عراق به ایران می‌توانست سدی در برابر گسترش انقلاب ایران باشد، بسیار خوشنود بود و در همان حال نگران بود که پیروزی عراق سبب افزایش قدرت و نفوذ آن کشور در منطقه شود و دولتهای عربی خلیج فارس ناگزیر شوند که در مورد بیشتر مسائل، از سیاستهای نفتی گرفته تا درگیریهای اعراب و اسرائیل، از عراق پیروی کنند.^{۵۵} مواضع و نقش مصر در جنگ تحمیلی در چارچوب ملاحظات این کشور در دفع تهدیدها و بهره‌گیری از فرصتهای ناشی از

جنگ قابل ارزیابی است. مصر در طول جنگ عراق و ایران نقش فعالی در حمایت از طرف عراقی ایفا کرده است. انگیزه‌ها و ملاحظات این کشور در سطح ملی دو بعد داشته، یکی بعد مربوط به امنیت داخلی و دیگری بعد اقتصادی. در بعد امنیتی، این کشور به دنبال دفع تهدیدات ناشی از انقلاب اسلامی ایران و برنامه‌های آن برای حمایت از مبارزات جنبشهای اسلامی بود. آنچه در بعد اقتصادی مورد توجه تصمیم‌گیران مصری بوده است، ملاحظات و منافع ناشی از فروش تسلیحات و هم‌خوانی آن با برنامه‌ها و سیاست‌های دفاعی این کشور برای تغییر سخت‌افزار جنگی ساخت شوروی به سخت‌افزار غربی، به ویژه آمریکا بود. همچنین می‌بایست به ملاحظات مربوط به شمار زیادی از مصریانی که در دهه ۱۹۸۰ در عراق مشغول به کار بوده‌اند، اشاره کرد؛ زیرا این کارگران به کشورشان مقادیر زیادی ارز سالانه وارد می‌کردند. در سطح عربی، توجه مقامات مسئول به استفاده از جنگ، به عنوان فرصتی برای بازگشت به آغوش جهان عرب بود که به واسطه سیاست‌های سازشکارانه سادات در قبال اسرائیل به شدت آسیب دیده بود. در سطح منطقه‌ای نیز، رقابت با ایران برای ایفای نقش برتر در خلیج فارس و به طور کلی خاورمیانه مورد توجه بوده است.^{۵۶}

ب. عکس‌العمل‌های متفاوت اعضاء نسبت به مسئله فلسطین

دولتهای عرب همیشه درک کرده‌اند که نفوذ منطقه‌ای مؤثر بر مشروعیت آنها، به میزان بها دادن آنها به مسئله فلسطین بستگی دارد. در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ اقتدار مصر در جهان عرب بر اهرم نظامی‌اش در برابر اسرائیل مبتنی بود، زمانی که بعد از توافق کمپ دیوید این اهرم بی‌اثر شد نفوذ مصر هم از بین رفت.^{۵۷} همچنین حکومت‌های عرب توانسته‌اند با مشغول ساختن اذهان اعراب به جنگ با اسرائیل از بار مشکلات داخلی خود بکاهند و مخالفان خود را به سکوت وادار یا سرکوب کنند. در مقابل شکست و عدم موفقیت در برابر اسرائیل انتظارات و توقعات داخلی را افزایش داده و باعث قدرت یافتن معارضان و تغییر حکومتها شده است.^{۵۸} فلسطین تنها منطقه از دنیای عرب بود که پس از جنگ جهانی دوم یک دولت عرب مستقل نشد و دولتهای عرب در سالهای ۱۹۴۸، ۱۹۵۶، ۱۹۶۷ و ۱۹۷۳ به

جنگ با اسرائیل کشانده شدند. تهاجم اسرائیل به لبنان در ۱۹۸۲ نیز به طور مستقیم به مشکل آنها با فلسطینی‌ها مرتبط می‌شد.^{۵۹} کشورهای عرب در ابتدای حملات اسرائیل به فلسطین با اتخاذ موضعی واحد مبادرت به تشکیل سازمان آزادیبخش فلسطین کردند. سازمان آزادیبخش فلسطین تا قبل از ۱۹۶۷، به عنوان یک جنبش مستقل ظهور نیافت؛ زیرا بیشتر اعراب نزاع بین فلسطین و اسرائیل را به عنوان نزاع میان اعراب و اسرائیل می‌نگریستند.^{۶۰} همچنین به جای اینکه این سازمان، واحد نظامی جداگانه‌ای داشته باشد، اتحادیه عرب تصمیم گرفت که دولتها باید واحدهای فلسطینی را در ارتشهای ملی خود تأسیس کنند^{۶۱} که این خود بیانگر حساسیت خاص کشورهای عرب نسبت به مسأله فلسطین بود. گرچه تمامی اعراب در این که اسرائیل باید از اراضی اشغالی ۱۹۶۷، شامل اورشلیم شرقی اخراج شود اتفاق نظر دارند، آنها درباره راه رسیدن به این هدفها با هم اختلاف نظر دارند. پیش از اتخاذ یک موضع مشترک در کنفرانس سران عرب در شهر فاس، در ۱۹۸۲، جهان عرب دست کم به سه مسیر مختلف تقسیم شده بود: ۱. جبهه پایداری و روبرویی شامل کشورهای سوریه، الجزایر، لیبی، یمن و سازمان آزادیبخش فلسطین؛ ۲. رژیمهایی که خواهان طرح صلح میانه رو فهد بودند؛ و ۳. کشورهای معدودی مثل مراکش، سودان و عمان که تلویحا موافق شیوه مصر و چارچوب کمپ دیوید بودند. کشمکش بین اعراب و اسرائیل تمامی اختلافات دیگر درون جهان عرب را شدت بخشیده است.^{۶۲}

در طول چهارده گذشته، اعراب خواسته یا ناخواسته از بسیاری پندارهای خود دست برداشتند و ناگزیر شده‌اند با واقعیتهای سیاسی که جستجوی نوعی توافق و همزیستی با اسرائیل را برای آنها اجتناب ناپذیر می‌سازد، روبه‌رو شوند. آن دسته از محافل سیاسی که حتی با بررسی موضوع شناسایی یا قبول موجودیت آن سرسختانه مخالفت ورزیده و حاضر به هیچ گونه مذاکره‌ای با آن کشور نیستند، کوچک‌ترین گروه را در جهان عرب تشکیل می‌دهند. بی‌تردید، این امکان وجود دارد که در صورت از دست رفتن تمام امیدها برای رسیدن به صلحی پایدار با اسرائیل، جریان مذکور که هم اکنون جنبه حاشیه‌ای و فرعی دارد سراسر دنیای عرب را فراگیرد. نمونه بارز مصر است که با پادرمیانی ایالات متحده قرارداد

صلح را با اسرائیل امضاء کرد. هنگامی که سادات انجام گفتگوهای دوجانبه و برقراری روابط دیپلماتیک با اسرائیل را پذیرفت، طوفانی از اعتراضات خشم آلود تقریباً از سوی همه کشورها و رهبران سیاسی عرب برپا شد. تحریم مصر توسط اعراب یک دهه طول کشید ولی پس از ترور سادات و به قدرت رسیدن مبارک، روبه سستی نهاد. اردن کشور عرب دیگری است که خواهان رسیدن به نوعی توافق با اسرائیل بوده است. ملک حسین بدون یک قرارداد صلح امضاء شده، و بدون روابط دیپلماتیک رسمی، بیش از بیست سال است که در اسرائیل به عنوان همسایه خوب شناخته شده است.^{۶۳} از جمله موضوعات دیگری که در رابطه با عملکرد کشورهای عرب در مورد نزاع میان فلسطین و اسرائیل قابل ذکر است، تحریم اقتصادی اسرائیل توسط اعراب است. تحریم اسرائیل توسط اتحادیه عرب در ۱۹۴۵ و تشکیل دفتر تحریم اقتصادی در ۱۹۵۱ بیانگر حساسیت دولتهای عربی نسبت به مسأله فلسطین بود. اما اکنون این دولتها در خصوص تحریم اقتصادی اسرائیل نیز به سه دسته تقسیم شده اند: گروه اول، شامل دولتهای سوریه، عراق (دوره صدام)، لبنان، فلسطین و لیبی هستند که بر اعمال تحریم ها تأکید می کنند. گروه دوم، شامل دولتهای عربی خلیج فارس، مراکش، تونس و الجزایر هستند؛ این گروه تمایل و اعتقاد چندانی به تحریم ها ندارند. سرانجام، گروه سوم شامل دولتهای مصر، اردن و موریتانی هستند که از بنیان با تحریم ها مخالفند و در جلسات اتحادیه عرب در این خصوص شرکت نمی کنند.^{۶۴} هم اکنون کویت، عربستان و امارات متحده عربی تحریم اقتصادی علیه اسرائیل را به طور مستقیم لغو کرده اند.^{۶۵}

ج. ناتوانی اتحادیه عرب در حل مشکلات کشورهای عضو

یکی دیگر از شاخص هایی که گواه بر نبود همگرایی میان کشورهای عضو اتحادیه عرب است، ناتوانی این سازمان در حل مشکلات اعضاء است؛ چرا که در صورت بودن روحیه همکاری و همگرایی میان اعضاء، اتحادیه از این قدرت برخوردار خواهد بود که به ارایه راه حل برای حل مشکلات پردازد و اعضاء نیز خود را ملزم به انجام آن بدانند. از ابتدای شروع به کار اتحادیه، اختلافات بسیاری میان کشورهای عضو به وجود آمده است. جنگ عراق و کویت در

۱۹۶۱، جنگ داخلی یمن در ۱۹۶۲ که عملاً صحنه درگیری عربستان و مصر بود، مسأله لبنان که همیشه از جمله مشکلات اتحادیه محسوب شده است، حمله عراق به کویت در ۱۹۹۱، بحران دارفور در سودان و مشکل آوارگی فلسطینیان و جنگ آنها با اسرائیل از جمله مشکلاتی بوده که اتحادیه عرب از ابتدای تشکیل خود تا کنون با آن مواجه بوده است و تنها در مورد جنگ عراق و کویت در ۱۹۶۱ موفق به حل کامل منازعه گردیده است.^{۶۶} نمونه بارز ناتوانی اتحادیه در زمان حال، ناتوانی در حل مشکل کشتار مسلمانان در دارفور می باشد. اگرچه اتحادیه عرب به خشونت در دارفور توجه کرده است، در اینکه یک حمایت مؤثر برای شهروندان در دارفور داشته باشد، شکست خورده است. با وجود مرگ بیش از ۲۰۰ هزار نفر در دارفور اتحادیه عرب نه تنها برخورد قاطعی با این مشکل نداشته است، بلکه عملاً سیاست اتحادیه هماهنگ با مقامات سودانی در رد کردن هر نیروی بین المللی برای کمک به توقف کشتار مسلمانان در دارفور بوده است. این در حالی است که پس از ۲۰۰۴، اتحادیه اروپا و کشورهای عضو آن با مبلغی بیش از ۵۲۰ میلیون دلار سعی در کمک به حل منازعه در دارفور داشته اند. کمکهای بشردوستانه کانادا نیز به مردم دارفور به تنهایی بیش از کمک همه کشورهای عضو اتحادیه عرب به این مشکل بوده است.^{۶۷}

ناتوانی اتحادیه از بعد دیگر نیز قابل بررسی می باشد. این سازمان همانند دیگر سازمانهای بین المللی و منطقه ای مبادرت به صدور اعلامیه هایی در برخورد با حوادث جهانی و منطقه ای نموده است، ولی در اکثر موارد این اعلامیه ها یا تحت تأثیر سیاستها و منافع بعضی از کشورهای صاحب نفوذ مانند مصر و عربستان سعودی بوده است و یا کاملاً موافق با اعلامیه های سازمان ملل متحد - که این سازمان نیز تحت نفوذ قدرتهای بزرگ می باشد - بوده است. به عنوان مثال، در اسکندریه در دسامبر ۱۹۹۴، تقدم قطعنامه های سازمان ملل به عنوان اساسی برای رفع نزاع بین اعراب و اسرائیل مورد تأیید قرار گرفت.^{۶۸} در حالی که مشکل فلسطین، مشکلی است که کاملاً مرتبط با کشورهای عربی است و اتحادیه عرب باید در این زمینه بر سازمان ملل متحد پیشی گیرد. به طور کلی، در یک دوره پنجاه ساله همکاری بین اتحادیه عرب و سازمان ملل، جهان عرب با خیلی از مشکلات و بحران ها در منطقه مواجه

بوده است، ولی در کل برخورد اتحادیه با این مسایل هماهنگ با سازمان ملل بوده و قطعنامه‌ها و تصمیمات اتحادیه نیز عموماً با اهداف منشور سازمان ملل مطابق و سازگار بوده است.^{۶۹}

د. همراهی کشورهای عضو اتحادیه عرب با کشورهای غربی در حمله به عراق

تهاجم عراق به کویت طوفانی از شعارهای تحریک آمیز را در رابطه با غیر عقلانی بودن ریاست جمهوری صدام حسین برپا کرد که موجب شد تا مردم مجنون خاورمیانه لقب گیرد.^{۷۰} در این رابطه، همانند تمامی مسایل دیگری که در دنیای عرب اتفاق می افتاد و معمولاً اجماع نظری در میان آنها وجود نداشت، این بار نیز این کشورها به دو دسته موافق و مخالف تقسیم شده و هر کدام عکس‌العملی متفاوت از خود بروز دادند. با حمله عراق به کویت و متعاقب آن، تقسیم جهان به طرفداران تهاجم و محاربین برای دفع آن، امت و وحدت عربی به طور یقین دچار شکاف شد.^{۷۱}

دولتهای عربی که توسط صدام هم از طریق تبلیغات و هم از طریق تلاشهای او برای بی‌ثباتی در این کشورها، نشانه‌گیری شده بودند، این عمل او را در طول بحران و پس از آن پاسخ دادند. عربستان سعودی به نیروهای مخالف عراق اجازه داد که یک ایستگاه رادیویی را (صدای عراق آزاد) راه‌اندازی کنند.^{۷۲} همچنین عربستان سعودی در زمینه بی‌ثباتی دولتهایی که با صدام حسین همراهی می‌کردند، فعالیت می‌کرد. سعودی‌ها بیشترین قدرت نفوذ را در این رابطه داشتند و بیشترین واکنش را نشان دادند. به ویژه هنگامی که علی عبدالله، رئیس‌جمهور یمن، مخالفت خود را با اعزام نیروهای آمریکایی به خلیج فارس ابراز کرد، سعودی‌ها از همه نفوذ خود برای فشار آوردن بر او استفاده کردند و قبایل یمنی و تشکل‌های سیاسی را برای مخالفت با صالح و بیان حمایتشان از عربستان سعودی تشویق کردند.^{۷۳}

ریاض با دعوت از نیروهای چند ملیتی به رهبری ایالات متحده آمریکا برای استقرار در خاک عربستان، به تهاجم اوت ۱۹۹۰ کویت توسط عراق پاسخ داد. در جریان بحران دوم خلیج فارس، آمریکا با همراهی عربستان سعودی اقدام به حضور نظامی در منطقه نمود و

چندین نفر از نیروهای خود را در این کشور مستقر کرد. شکی نیست که این حضور، تدوام ضمانت‌های آمریکا از امنیت عربستان و سایر شیخ نشین‌های نفتی منطقه را به روشنی نشان می‌داد.^{۷۴} زمانی که عربستان سعودی پیشنهاد آمریکا را برای استقرار سربازان در این کشور پذیرفت، عراق مردم عربستان و دیگر پادشاهی‌های خلیج فارس را تحریک به براندازی دولتهایشان کرد.^{۷۵} سوریه نیز مخالفان عراق را در طول جنگ خلیج فارس و پس از آن، تشویق می‌کرد و رژیم حافظ اسد تمایل خود را به تغییر در عراق پنهان نمی‌کرد.^{۷۶} در این بحران، سوریه، که همیشه بیشترین انتقاد را از ایالات متحده می‌کرد، به آمریکا ملحق شد تا مطمئن شود که نفوذ صدام حسین در جهان عرب افزایش نمی‌یابد.^{۷۷} دولت مصر، حمله عراق به کویت را به طور سریع محکوم کرد. حسنی مبارک بیشترین سعی را برای کسب اکثریت آراء در اجلاس اتحادیه عرب به منظور محکومیت عراق و نیز وادار کردن دولتهای عربی به اعزام نیرو در این جنگ داشت.^{۷۸}

در جبهه مخالف، کشورهای کوچکی مانند اردن، یمن و سازمان آزادیبخش فلسطین از عراق حمایت کردند.^{۷۹} یاسر عرفات از تلاشهای صدام برای به مبارزه طلبیدن قدرت آمریکا طرفداری کرد. این امر واضح بود که بحران در خلیج فارس، طوفانی از تغییرات در دنیای عرب بود. اردن و فلسطین صدام را به عنوان رهبر عرب می‌نگریستند که از حقوق ملت عرب دفاع می‌کرد و معتقد بودند باید از عراق پیروی کرد بدون آنکه آن را تحت فشار قرار داد.^{۸۰}

طرفداران ملی‌گرایی عربی نیز این تفکر مستولی شده بود که صدام حسین تجسم دوباره ناصر است. در حالی که صدام حمله به کویت را به عنوان اشغال ایالتی از کشور خود تلقی می‌کرد، آنها این اقدام را عملی در زمینه وحدت اعراب می‌دانستند. از این رو، از دید آنها شکست عراق در جنگ ۱۹۹۱ همانند شکست اعراب در ۱۹۶۷ تلقی می‌شد؛ در حالی که این گونه نبود. در ۱۹۶۷ سه دولت عرب شکست خوردند، قلمرو سرزمینی اعراب تحت اشغال خارجی قرار گرفت و همه اعراب احساس حقارت کردند. در ۱۹۹۱ فقط عراق شکست خورد، حاکمیت عرب دوباره باز گردانده شد و میلیون‌ها عرب در دمشق، قاهره، ریاض و کازابلانکا خود را پیروز می‌دانستند.^{۸۱} صدام حسین از ایدئولوژی ملی‌گرایی عربی برای مشروعیت بخشیدن

به اشغال کویت به همراه جاه طلبیهای گسترده خود برای برانداختن یا مطیع ساختن دولتهای عربی استفاده می کرد. این موضوع آشکار بود که ملی گرایی عربی یک ایدئولوژی عوام پسند به منظور پوشش دادن امپریالیسم دولت ملی بود. با چنین وضعیتی، دولتهای عرب و رهبران آنها آزادی عمل و حتی حاکمیتشان را از دست می دادند.^{۸۲} برای هر دو جناح در نزاع، مسأله الحاق کویت به عراق به چالش ثبات و مشروعیت داخلی رژیمهای عرب تبدیل شد.^{۸۳} در دو کشور سوریه و مصر نیز افکار عمومی بیشتر مخالف یک حمله آمریکایی علیه عراق بودند و حاکمان دو کشور نیز از این موضوع با خبر بودند. در هر دو کشور حکومت به این مسأله که عراق محرک مخالفت های داخلی در این کشورها است، مظنون بودند.^{۸۴} به هر حال، تنش محدود به تصمیمهای بین دولتها نمی شد. تصمیم جسورانه حافظ اسد به فرستادن سربازان سوری به خلیج فارس چندان با موافقت در داخل مواجه نبود. همین موضوع در مراکش هم صدق می کرد. به هر حال، دشمنی میان نخبگان سیاسی بعث در دمشق و بغداد و نیز استفاده از سربازان سعودی در جنگ علیه عراق باعث شعله ور شدن اختلافات شد.^{۸۵}

به نظر می رسید که محبوبیت صدام حسین دیگر رهبران دنیای عرب را تهدید می کرد. در واقع، رفتار تجاوز کارانه صدام حیات آنها را به مخاطره می انداخت. در پاسخ به این حوادث، به نظر می رسید که دوره ای از عملگرایی و میانه روی در منطقه در حال توسعه بود. شکل هایی از این تغییر در حال ظهور عبارت بودند از:

۱. تضعیف ملی گرایی عربی؛

۲. افزایش اختلافات سیاسی در میان کشورهای عرب. همچنین مشروعیت آنها به عنوان دولت - ملت ها مستلزم برداشتن گام هایی در جهت منافع ملی شان شد. حتی اگر این عمل اجماع و ایدئولوژی عرب را که قبلا وجود داشت، می شکست؛

۳. تمایل در حال افزایش میان کشورهای عرب برای نزدیکی به واشنگتن؛

۴. این انتظار که رژیم عراق باید ضعیف و منزوی بماند و یا حتی از قدرت ساقط شود.

در نتیجه، در طول دهه ۱۹۹۰ کشورهای عرب بیش از هر زمان دیگری فردگرایانه عمل کردند. آنها ائتلاف با ایالات متحده را شکل دادند، به سمت صلح با اسرائیل حرکت

کردند و سیاستهایی را که برای منافعشان مناسب بود، دنبال کردند.^{۸۶}

نتیجه گیری

امروزه کارایی و منافع همگرایی منطقه ای بر همگان آشکار است. به خصوص که نمونه موفق آن، یعنی اتحادیه اروپا توانسته است با عملکرد خود به یکی از قطبهای قدرتمند جهانی پس از فروپاشی نظام دو قطبی تبدیل شود و در حال حاضر کمتر کشوری یافت می شود که با اتحادیه اروپا مبادلات تجاری نداشته باشد و یا کمتر واقعه سیاسی در جهان به وقوع می پیوندد که این اتحادیه به گونه ای، نسبت به آن عکس العمل نشان نداده باشد. این درحالی است که کشورهای عضو اتحادیه اروپا از عوامل مشترک کمتری به نسبت کشورهای عربی برخوردارند و با این وصف انتظار می رود که اتحادیه عرب نیز عملکردی همانند اتحادیه اروپا داشته باشد که در واقع این گونه نبوده است. اکنون که در فلسطین و عراق همچنان ناآرامیها ادامه دارد، اتحادیه عرب هنوز در تلاش است تا مناقشات درونی خویش را حل و فصل کند و حتی قادر نیست جلسات و نشستهای خویش را در یکی از کشورهای عربی برگزار کند؛ چرا که هر یک از دولتهای عرب عضو، از پذیرش برگزاری نشست سران این اتحادیه در کشورشان شانه خالی می کنند.^{۸۷} اکنون که جهان با برخی تغییرات عمده از جمله طرح آمریکایی خاورمیانه بزرگ، سازمان تجارت جهانی و انفجار اطلاعاتی روبه رو است، اتحادیه عرب می بایست در ساختار سیاسی خود دگرگونی اساسی ایجاد کند. خارج ساختن این اتحادیه از انحصار برخی کشورهای عرب که به طور سنتی بر این نهاد عربی چنگ انداخته و بیش از نیم قرن است که تاثیر گذاران اصلی این اتحادیه به شمار می آیند، نخستین گامی است که اتحادیه عرب می تواند در پرتو آن، نقش پویای خود را بازیابد. خروج اتحادیه عرب از سیطره مطلق برخی از دولتهای عرب که سیاست خاصی را تعقیب می کنند و اغلب دنباله رو سیاست های آمریکا در منطقه هستند، می تواند به چند سونگری این اتحادیه کمک کند.

ترس از دست دادن حاکمیت مانع اصلی برای همگرایی است. نخبگان حاکم در دنیای عرب، به منظور حفظ نفوذ خود در دولت هایشان، کمتر از پروژه همگرایی حمایت

می‌کنند.^{۸۸} هم درهمگرایی سیاسی و هم درهمگرایی اقتصادی، رهبران سیاسی باید تمایل خود را به ایجاد نهادهای ضروری برای تقویت و حمایت از همگرایی نشان دهند. همچنین ضروری است که آنها قبول کنند که یک یا تعدادی از کشورها نقش رهبری منطقه‌ای را ایفا کنند. رهبری منطقه‌ای می‌تواند سیاستها و قواعد بازی را هماهنگ کند.^{۸۹}

داشتن سرمایه کافی به علت دارا بودن منابع غنی نفتی از جمله عواملی است که می‌تواند به کشورهای عربی کمک کند تا به رشد و توسعه سیاسی و اقتصادی بالایی نایل شوند. دارا بودن بیش از نیمی از ذخایر نفتی جهان این سرمایه را به راحتی در اختیار این کشورها نهاده است.^{۹۰} ولی شواهد موجود نتایج دیگری را در بر دارد. کشورهای نفتی غنی به جز لیبی اشتیاق چندانی به اتحاد با دول فقیرتر ندارند، چون این امر باعث کاهش ثروت و قدرت آنان می‌شود. قطعی است که نفوذ آنها بعضاً از عدم توازن موجود بین دولتهای فقیر باعث می‌شود که دائماً کشورهای غنی را بدوشند. واثربری این وضع دشوار را این گونه خلاصه می‌کند: ابرثروتمندها نه نیاز به وحدت دارند و نه برای ایجاد آن تلاش می‌کنند، با این وجود آنها ناگزیر جزء جدایی ناپذیر هر نوع طرح وحدت هستند. فقیران برعکس، هم نیازمند وحدت اند و هم گهگاهی برای دستیابی به آن تلاش می‌کنند، ولی فاقد اهرمهای لازم قدرت برای رسیدن به آن هستند.^{۹۱}

پاورقیها:

۱. ابومحمد عسگرخانی، رژیمهای بین المللی، تهران: ابرار معاصر، ۱۳۸۳، ص ۶۲.
۲. الهه کولایی، اکو و همگرایی منطقه ای، تهران: مرکز پژوهشهای علمی و مطالعات خاورمیانه، ۱۳۷۹، ص ۱۶۴.
۳. یدالله محمدی، همگرایی و سیر تطور و تکامل آن (۱)، فصلنامه مصباح، شماره ۱۰، ۱۳۷۱، صص ۴۴-۵۷.
۴. علی اصغر کاظمی، نظریه همگرایی در روابط بین الملل، تهران: قومس، ۱۳۷۰، ص ۱۲۲.
۵. داود آقایی، سازمانهای بین المللی، تهران: نسل نیکان، ۱۳۸۴، ص ۱۵.
۶. محمد امجد، «نظریه همگرایی و سازمان کنفرانس اسلامی»، فصلنامه پژوهشی دانشگاه امام صادق، ۱۳۸۷، ص ۱۹۵.
۷. کولایی، پیشین، ص ۲۸.
8. G. S. NYE, *Peace in Part*, U.S.: Harvard University Press, 1971, p. 21.
۹. امجد، پیشین، ص ۱۹۴.
۱۰. سید عبدالعلی قوام، نظریه ها و رویکردها در روابط بین الملل، تهران: سمت، ۱۳۸۴، ص ۲۴۷.
۱۱. چارلز تریپ، «سازمانهای منطقه ای در خاور میانه عربی»، ماهنامه اطلاعات سیاسی - اقتصادی، ترجمه مسعود اسلامی، شماره ۱۱۲، سال ۱۳۷۵، صص ۱۰۲-۱۱۰ و ص ۱۰۷.
۱۲. کاظمی، پیشین، ص ۶۷.
۱۳. تریپ، پیشین، ص ۱۰۸.
14. Cris E. Toffolo, "The Arab League 2008," in: <http://www.flipkart.com/arab-league-cris-toffolo-series/0791095657-x6w3f92orx>, 8/9/2009.
۱۵. مهدی صمدی، «اتحادیه عربی»، در: <http://www.bashgah.net/pages-3360.html>, 8/9/2009.
۱۶. آقایی، پیشین، ص ۳۲۹.
17. Hassen A. Hassouna, *The League of Arab States and Regional Disputes*, New York: Oceana Publications, 1975, p. 395.
18. Toffolo, op. cit.
19. Martin Kramer, "Arab Nationalism: Mistaken Identity," in: <http://www.geocities.com/martinkramerorg/ArabNationalism.htm>, 2004.
20. Robert W. Macdonald, *The League of Arab States* Princeton, New Jersey: Princeton University Press, 1965, pp. 34-35.
21. Youssef M. Choueiri, *Arab Nationalism, A History: Nation and State in the Arab*

World, Malden, Ma: Blachwell Oxford, 2000, p. 107.

۲۲. مهدی جاودانی مقدم، «سراب همگرایی در اتحادیه عرب»، روزنامه مردم سالاری، ۱۳۸۳/۳/۱۷.

23. Toffolo, op. cit.

۲۴. حشمت الله نیک آیین، ناسیونالیسم عرب از آغاز جنگ جهانی اول تا پایان جنگ جهانی دوم، تهران: نشر دادگستر، ۱۳۵۱، ص ۳۰۰.

۲۵. نیک آیین، پیشین، ص ۳۰۱.

۲۶. جاودانی مقدم، پیشین.

27. Macdonald, op. cit., pp. 34-35.

28. Hassouna, op. cit., p. 428.

29. Ibid., p. 429.

30. Macdonald, op. cit., p. 36.

31. Albert Hourani, *A History of the Arab Peoples* New York, NY: Werner Books, 1991, p. 4.

32. Macdonald, op. cit., pp. 32-36.

۳۳. جاودانی مقدم، پیشین.

34. Hassouna, op. cit., p. 5.

۳۵. نیک آیین، پیشین، ص ۳۰۳-۳۰۴.

36. Macdonald, op. cit., p. 38.

37. Toffolo, op. cit.

38. Majid Khadduri, *Modern Libya: A Study in Political Development*, U. S.: Johns Hopkins Press, 1963, p. 342.

۳۹. تریپ، پیشین، ص ۱۰۸.

40. Ahmad Galal and Bernard Hoekman, "Arab Economic Integration," in: <http://www.meforum.org/1536/arab-economic-integration-between-hope-and-reality>, 7/8/2009.

۴۱. تریپ، پیشین، ص ۱۰۸.

۴۲. کاظمی، پیشین، ص ۱۶۵.

۴۳. صمدی، پیشین.

۴۴. تریپ، پیشین، ص ۱۰۸.

۴۵. ابراهیم سعیدی، سوریه، تهران: مؤسسه چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۷۵، ص ۱۴۰.

۴۶. محمد علی امامی، سیاست و حکومت در سوریه، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۷۶، ص ۲۴۱.

۴۷. سید مسعود موسوی، «موضعگیری و عملکرد سوریه در جنگ هشت ساله»، فصلنامه نگین ایران، شماره ۳، زمستان ۱۳۸۱، ص ۴۲.
۴۸. موسوی، پیشین، ص ۴۳.
۴۹. امامی، پیشین، ص ۲۴۰.
۵۰. امامی، پیشین، ص ۲۴۲.
۵۱. موسوی، پیشین.
۵۲. سعیدی، پیشین.
۵۳. موسوی، پیشین، ص ۴۵.
۵۴. مختار حسینی، «نقش مصر در جنگ ایران و عراق»، فصلنامه نگین ایران، شماره ۱، تابستان ۱۳۸۱، ص ۶۱.
۵۵. اصغر جعفری ولدانی، «ایران و مصر از رقابت تا همکاری»، ماهنامه اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره های ۳۴-۳۵، ۱۳۸۳، ص ۱.
۵۶. حسینی، پیشین، ص ۷۰.
۵۷. استانیلی رای رنسون، روانشناسی سیاسی خلیج فارس، ترجمه خلیل روشندل، تهران: وزارت امور خارجه، ۱۳۷۶، ص ۲۶۴.
۵۸. امامی، پیشین، ص ۲۱۴.
59. Allan M. Firdly, "The Arab World 1994," in: <http://www.books.google.com/books?id=V2M9AAAAIAAJ&pg=PP1&dq=The+arab+world&hl=En>, 8/9/2009.
60. Adeed Dawisha, "Arab Nationalism in the Twentieth Century: From Triumph to Despair," in: <http://www.press.princeton.edu/titles/7549.html>, 8/9/2009.
61. Toffolo, op. cit.
۶۲. جرالدرایسدل و آلاسدیرو بلیک، جغرافیای سیاسی خاورمیانه و شمال آفریقا، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، ۱۳۶۹، ص ۳۲۲.
۶۳. رنکو پتکوویک، «دگرگونی نظر اعراب درباره اسرائیل»، ماهنامه اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۸، ۱۳۶۷، ص ۲-۳.
۶۴. جاودانی مقدم، پیشین.
۶۵. نجف زراعت پیشه، برآورد استراتژیک عربستان سعودی (سرزمینی - سیاسی)، تهران: ابرار معاصر، ۱۳۸۴، ص ۲۵۴.
66. Nye, op. cit., p. 161.
67. Katy Showman, "Sovereignty as Responsibility and Darfur: 2003 to Present day," in: <http://www.polis.leeds.ac.uk/assets/files/students/.../showman-summer.09.pdf>,

5/8/2010.

68. Clovis Maksoud, "Diminished Sovereignty, Enhanced Sovereignty; United Nations, Arab League Relation at 50," *Middle East Journal*, Vol. 49, No. 4, Fall 1995, p. 587.

69. Ibid., p. 594.

۷۰. رنسون، پیشین، ص ۶۹.

۷۱. همان، ص ۳۹۳.

72. Andrew J. Bacevich and Efraim Inbar (eds.), *The Golf War of 1991 Reconsidered*, Portland, Ore.: Frank Cass Publishers, 2003, p. 33.

73. Ibid., p. 34.

۷۴. زراعت پیشه، پیشین، ص ۲۴۶.

75. Bacevich and Inbar, op.cit., p. 30.

76. Ibid.

۷۷. رنسون، پیشین، ص ۲۶۲.

78. Herman Frederick Elits, "The Persian Gulf Crisis: Perspectives and Prosrect," *Middle East Journal*, Vol. 45, No.1, Winter 1991, p. 13.

79. Ibid.

80. Lesch Ann Mosely, "Contrasting Reactions to the Persian Gulf Crisis: Egypt, Sriya, Jordan and the Palestanians," *Middle East Journal*, Vol. 45, No. 1, Winter 1991, p. 314.

81. Kramer, op. cit.

82. Barry Rubin, "An Essey on Arab Lessons from the 1991 Kuwait Crisis and War," in: <http://www.meria.idc.ac.il/journal/2001/issue2/jv5n2a3.html>, 8/9/2009.

83. Bacevich and Inbar, op. cit., p. 35.

84. Ibid., p. 32.

85. Robin Wright, "Unexplored Relations of the Persian Gulf Crisis," *Middle East Journal*, Vol. 45, No. 1, Winter 1991, p. 28.

86. Rubin, op. cit.

۸۷. ابونوار اتحادیه اروپایی و اتحادیه عربی در:

<http://www.bashgah.net/pages-2695.html>, 8/9/2009.

88. Galal and Hoekman, op. cit. p. 28.

89. Ibid., p. 29.

90. Ian S. Lustick, "The Absence of Middle Eastern Great Powers: Political Backwardness in Historical Perspective," in: <http://www.jstor.org/stable/2703505>, 2/3/2010.

۹۱. درایسدل و بلیک، پیشین، ص ۳۲۷.

